



هادی دهقانی یزدلی^۱

چکیده

جهان امروز ما سرشار از هیاهوهای سرعت، خبر، مصرف و داده‌های اطلاعاتی است. این هیاهو نتیجه ویژگی‌های دنیای مدرن و پست‌مدرن است. آیا در این زمان باید دست از متون مسلط و هنری کهن کشید و به ورطه این هیاهو و سراسیمه‌گی جهان امروز افتاد. از متون مسلط ادبی با چه رویکردی می‌توان از آفات این هیاهو رست و همچنان از آن آثار بهره برد. بازخوانی آثار مسلط ادبی چون گلستان سعدی ما را از این هیاهو می‌رهاند و به لحظه‌های ناب جاودانگی و آرامش درونی می‌رساند. روایت‌های گلستان با ایجاد زمان روایی ما را از زمان ناسوتی می‌رهاند و با ایجاد لذت خوانش مکرر به ما زمانی دیگرگونه و با خصایص دیگر پیشنهاد می‌کند. این لذت با درون‌مایه‌های روایی نیز همراه می‌گردد. اگرچه سعدی به آفات زمان دنیایی واقف است اما به ما توصیه می‌کند که با عشق روایت شده در حکایت‌ها به تجربه روایی عشق برسیم و لحظه‌های خود را در چشمه ناب روایت‌های او جاودانه و روشن سازیم. این روایت‌ها لبریز از زمان روایی، عشق و لذت روایی است که دنیایی جدید را در مقابل دنیای پرهیاهوی امروز بنا می‌کند؛ دنیایی که لازمه فرهنگ و احوال امروزی ماست.

کلیدواژه: گلستان سعدی، روایت، زمان، عشق، جاودانگی.

۱- دکتری زبان و ادبیات فارسی، استادیار دانشگاه فرهنگیان. پردیس شهید رجایی استان سمنان.

۱. مقدمه

دنیای ما امروزه پر از هیاهوی داده‌ها، خبر، اتفاقات و تکنولوژی است. نقش خبر اطلاعات و تکنولوژی در توسعه رفاه و احوال اقتصادی هر فرهنگ و ملت قابل چشم پوشی نیست. اما در این میانه باید نظر کرد که حجم انبوهی از امکانات به ارث رسیده از جامعه مدرن و پست مدرن امروزی چه اندازه در آسایش و آرامش اعضای جامعه انسانی نقش دارد. آیا این تکاپوی جامعه مدرن به احوال و اوقات آدمی در این زمانه آسیبی رسانده است یا نه؟ آیا فرهنگ ایرانی از جمله متن‌های کهن آن می‌تواند نقشی در آسیب شناسی و درمان پدیده‌های بعضاً منفی افق فرهنگی و فنی جامعه مدرن و پست مدرن امروز ایفا کند؟ با چه رویکرد و تفسیری می‌توان به سراغ متون اصیل و کهن ادبی و فرهنگی رفت تا آدمی از هیاهوی پریشان‌ساز فضای عصر جدید دور شد و به لحظه‌های ناب آرامش و جاودانگی در زمان رسید؟ به زعم نگارنده تکنولوژی و پیدارشناسی عصر مدرن و پسامدرن به ما یادآوری می‌کند که با همه فوایدی که بر جهان و افق فرهنگی امروز مترتب است، هراس از گذر زمان و حرص و شهوت مصرف‌زدگی از پدیده‌های عصر حاضر است که آرامش و آسایش درونی را از رفاه امروزی گرفته است. متون کهن چه کاربردی در درمان این آسیب دارند؟ به نظر می‌آید یکی از جنبه‌های متن کهن؛ یعنی روایت پردازی آن، در لایه پنهان و رمزگونه خود به ما توصیه می‌کند لحظاتی را در روایت زیست کنیم؛ لحظه‌های خود را در جهان آن جاودانه نماییم و از هراس دنیای امروز که هراس از نیستی و گذر زمان است رها و آزاد گردیم. گلستان سعدی با افق روایی و دورن‌مایه‌های روایی خود واسطه‌ای است برای جادوانه گشتن در لحظه‌های روایی. این نوشتار به با بررسی اجمالی روایت‌های گلستان سعدی، خصوصاً دیباچه، باب جوانی و عشق و پیروی، بازخوانی متون روایی چون گلستان سعدی را شیوه‌ای برای رسیدن به آرامش درون و جاودانه شدن در لحظات روایی می‌داند.

۲. بحث

روایت را از دو منظر تعریف و شناسایی کرده‌اند؛ روایت گزاره‌ای است که کارکرد آن آگاهی بخشی است. بنا بر این تعریف هر گزاره‌ای که آگاهی بخش باشد روایت است. عبارت «می‌شود آن نمکدان را به من بدهی؟» اگر چه انشایی است اما در بطن خود خبری است و ژرف‌ساخت آن به مخاطب گفتار اطلاع می‌دهد که گزاره گوینده خبری است و آن این که «غذا بی نمک است». از سویی دیگر روایت را در وجه تخصصی آن نیز تعریف کرده‌اند. در این تعریف روایت^۲، نوشتاری است که «بازنمایی دست کم دو رویداد یا موقعیت در یک گستره زمانی معین [است] که هیچکدام پیش‌فرض یا پیامد دیگری نباشد» (پرینس، ۱۳۹۱: ۱۰).

در این نوشتار منظور از روایت، متنی است که بر پایه شخصیت‌ها و حادثه پی‌ریزی می‌شود. بنا بر این تعریف تمام حکایات گلستان سعدی در زمره روایت‌اند چرا که از حداقل بنیان یک روایت یعنی شخصیت و حادثه تشکیل می‌شوند.

² . narrative

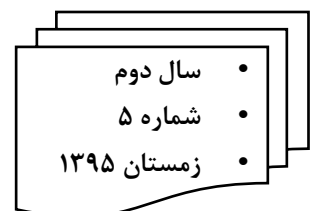
۲.۱. زمان روایی و جاودانگی

زمان از کهن الگوهایی است که همیشه از دغدغه های اسطوره‌ای بشر بوده است (کمبل، ۱۳۸۹: ۲۶۸-۲۶۶). زمان از جمله درون‌مایه‌هایی است که در تمام آثار مهم فلسفی، اسطوره‌ای و دینی محل بحث و مناقشه بوده است. در اوصاف خداوندی، به عنوان یکی از زمینه‌های فلسفه و کلام دینی، ابدی و ازلی یکی از اوصاف خداوندی است. ازل و ابد مستقیماً با زمان در ارتباط است و هر دوی این اوصاف با آغاز و پایان زمانی در وجه ایجابی و سلبی در ارتباط است. تنها اوست که اول و آخر است (قرآن، ۵۷: ۳). اسطوره‌ها نیز با زمان در ارتباط‌اند. در روایت‌های اسطوره‌ای هیچ گونه زمان مشخصی برای رویدادهای اسطوره‌ای در نظر گرفته نمی‌شود. چنین رویکردی از یک سو به اهمیت زمان در اندیشه بشری اشاره دارد و از سوی دیگر اثبات می‌کند که جاودانگی در زمان، از آرزوهای بشری است. نامشخص بودن زمان واقعی در روایت‌ها و ساختن زمان روایی که در آن شخصیت‌ها به کنش می‌پردازند، سرمدی کردن وقایع و زمان است. بدین معنی که راوی، مؤلف، مخاطب با هر خوانش جدید روایت به باسازی و بازتولیدسازی زمان در جهان روایی می‌پردازد و بدین گونه از بند زمان ناسوتی با پناه بردن به زمان روایی، خود را می‌رهاند. بدین ترتیب گلستان سعدی در کنار تمام جنبه‌های فرهنگی ادبی و اجتماعی و پند و اندرزی خود، به نوعی در اندیشه زمان و جاودانه ماندن در جهان روایت است. سعدی با زبان شعر و روایت که خود برترین زبان انسانی است (داوری اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۰). در روایت خویش جاودانه گردیده است. مخاطب روایت‌های گلستان و نیز شخصیت‌های کنش‌گر آن نیز در تعامل و هرمنوتیک متن و مخاطب و خوانش، در زمان جاودانه گردیده‌اند. بدین سان خوانش روایت‌های گلستان زندگی دیگری است در افق روایی متن که مخاطب بدین وسیله بدان زندگی دست می‌یابد و لحظه‌های زیسته خود را در دنیای روایت جاودانه می‌کند.

سعدی خود از گذر زمان و ناپایداری دنیا و مافیها در رنج و گلایه است و به خوبی می‌داند که زمان بیرونی، بر خلاف زمان روایی، در گذر بی‌برگشت است و به آن اعتمادی نیست. درست است که او در قالب پند و اندرز به ما گوشزد می‌کند تا به این دنیای فانی دل نبندیم اما این نصیحت دارای همان ژرف ساختی است که همیشه دغدغه ذهنیت بشری بوده است یعنی گذر زمان و درآویختن به سببی که او را از بند این اسارت برهاند. او به تأمل در زمان گذشته می‌پردازد و از گذر زمان در غم اندوه است؛

یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می‌سفتم (سعدی، ۱۳۶۶: ۱۶).

او در این تأمل و اندیشه که فقط مختص او نیست و دغدغه همهٔ انبای بشر است، از اندیشه در دنیا و لوازمات آن به غم و فهم ناجاودانگی در گردش و چرخ روزگار می‌رسد و از دنیا و عمارت آن چیزی جز گذر و فواید لحظه‌ای و ناپایدار نمی‌یابد که نه تنها آدمی را سیراب نمی‌کند بلکه یادکرد آن نیز بر پریشانی‌های او می‌افزاید. اگر چه این فواید برای آدمی سرخوشی اندکی به بار می‌آورد اما درد میل به جاودانگی او را درمان نمی‌کند. در عبارات نغز سعدی عمر، دنیا، گذر زمان و رحلت همه نشان هراس از زمان ناسوتی است. قابل توجه است که این زمان ناپایدار در دیباچه و آغاز آن به بحث گذاشته می‌شود و در



سطور بعد دیباچه برای تمهید گریز از زمان دنیایی، اندیشه و چاره‌های اندیشیده می‌شود. سعدی خواننده را به ناپایداری دنیا و گذر زمان متوجه می‌سازد و خود نیز از آن در رنج و گله مندی است؛

هر دم از عمر می‌رود نفسی	چون نگه می‌کنم نمانده بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روزه دریایی
خجل آنکس که رفت و کار نساخت	کوس رحلت زدند و بار نساخت
خواب نوشین بامداد رحیل	باز دارد پیاده را ز سبیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت	رفت و منزل به دیگری پرداخت
وان دگر پخت همچنین هوسی	وین عمارت بسر نبرد کسی
یار ناپایدار دوست مدار	دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد چون همی بیاید مرد	خنک آنکس که گوی نیکی برد
برگ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
عمر برفست و آفتاب تموز	اندکی مانده خواجه غره هنوز
ای تهی دست رفته در بازار	ترسمت پر نیاوری دستار
هر که مزروع خود بخورد به خویید	وقت خرمنش خوشه باید چید

(همان، ۱۷-۱۶)

او رهایی از بند زمان ناسوتی را مهیا کردن کنج عزلتی می‌داند که در آن لحظه‌های خود را جاودانه نماید. خلوت همچنان که در دیگر رویکردهای بشری چون عرفان و فلسفه، مقدمهٔ فراهم‌چینی لوازم آرامش، درون‌بینی و جاودانگی است در روایت‌های سعدی در لذت خوانش‌های مکرر متن است. این خوانش به مخاطب یادآوری می‌کند که همه چیز عمارت‌های نو دنیایی نیست. گاهی آدمی لحظه‌های خود را باید در زمان‌های خودساخته که زمان روایی هم جزئی از آن است، ماندگار کند و صد البته چنین خوانشی بینش آدمی را به نیکی و بهرمندی آرامش بخش از دنیا و مافیها بازتر خواهد نمود. «روایت کردن مساوی است با زنده‌ماندن» (توتودروف، ۱۳۸۸: ۵۴). شهرزاد قصه‌گو نیز در داستان‌های هزار و یک شب، مادامی زنده است که بتواند روایت کند. حضور حکایت زندگی است و غیاب آن مرگ (همان).

بعد از تأمل این معنی مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن صحبت فراهم چینم و دفتر از گفت‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگوییم (همان، ۱۷).

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
(همان)

اما سعدی سکوت را بر نمی‌تابد و روایت‌پردازی را وسیله‌ای می‌داند که هم خود او در آن جاودانه می‌گردد و از اثرات فراموشی می‌رهد و هم دیگران را در خوانش روایت‌هایش به جاودانگی لحظه‌ها می‌رساند. این جاودانگی در کنج عزلتی دست می‌دهد که هم روایت‌پرداز و هم روایت‌نیوش برای جاودانگی روایی به آن نیازمندند. چگونه می‌توان از پیک اجل که نام و نان را در آسیاب نابودی می‌ساید رها شد؟ توصیه‌ی سعدی روایت‌پردازی و روایت‌خوانی است؛ این گفتار (روایت) است که آدمی می‌تواند با آن از آسیب پیک اجل برهد؛

کنونت که امکان گفتار هست

بگو ای برادر به لطف و خوشی

که فردا چو پیک اجل در رسید

به حکم ضرورت زبان در کشی

(همان، ۱۷)

بنابراین او به ما یادآوری می‌کند که گل و بستان زمانه را وفایی و رونقی همیشگی نیست. او در دامن روایت‌های گلستان می‌آویزد تا از مرگ زمانی خلاصی یابد و به دیگران هم توصیه می‌کند از این گلستانی که فراسوی زمان ناسوتی است ورقی ببریم تا از بند چرخه سرگیجه‌آور زمان دوری خلاصی یابیم. روایت‌های سعدی و خوانش روایت‌های گلستانش، حکایت جاودانگی در زمان روایی است. رهایی از این پنج شش روز دنیایی؛ سپری در مقابل زمان دوری و کیهانی که گریزی از آن نیست و گردش زمانه را بر بهار گلستانش تسلطی نیست. این ویژگی چیزی جز جاودانگی نیست؛ جاودانگی متن، آفریننده و مخاطب در دنیای بازخوانی روایت؛

گفتم گل بستان را چنانکه دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکما گفته‌اند هر چه نباید دل بستگی را نشاید. گفتا طریق چیست؟ گفتم برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل نکند (همان، ۱۹).

به چه کار آیدت ز گل طبقی

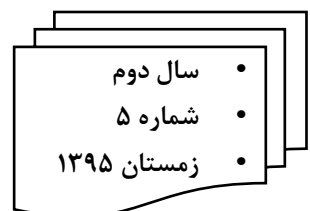
از گلستان من بیر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد

(همان)

گلستان روایت‌های سعدی در همین پنج شش روز دنیایی وانمی‌ماند بلکه همیشه در زمان روایی خود و مخاطب، خوش و همیشه بهار است.



۲،۲. عشق و جاودانگی

چرخهٔ زمان دنیایی اگر چه بهره‌هایی به انسان می‌رساند اما همه چیز را به او نمی‌دهد و در ازای دادنی به یقین چیزی را می‌گیرد. هراس و گله از پیری و فرتوتی از درون مایه‌های روایت‌های کلاسیک و عامیانه است. کمتر فرهنگ روایی در جهان است که به درون مایهٔ جوانی و گذر زمان و پیری نیاندیشیده باشد. بسیاری از اشعار و متن‌های بزرگ ادبی در مدح و ذم جوانی و پیری است. چنین درون مایه‌هایی همه ناشی از اندوه میرایی و آرزوی جاودانگی است؛ به گونه‌ای که زیباترین و ماندگارترین اشعار و متون روایی در توصیف و شکایت از این دو بن مایهٔ اساسی زندگی آدمی است. ذهن و اندیشهٔ سعدی نیز همچون دیگر انبای بشری از این دغدغه خالی نیست. او بخشی از گلستان خود را به شرح اوصاف پیری اختصاص می‌دهد تا ما را به ذات و ویژگی گذر زمان که همانا فرسودگی و ساینده‌گی است آگاه نماید؛

دریغا که بر خوان الوان عمر
دمی خورده بودیم و گفتند بس

(همان، ۱۴۳)

و این معنی را با همه در میان می‌گذارد تا همه از آسیب و حيلهٔ این روزگار غدار آگاه شوند؛ معانی این سخن را به عربی با شامیان همی‌گفتم و تعجب همی‌کردند از عمر دراز و تأسف او همچنان بر حیات دنیا. گفتم چگونه‌ای درین حالت؟ گفت: چه گویم؟ (همان، ۱۴۵).

ندیده‌ای که چه سختی همی‌رسد به کسی
کیاس کن که چه حالت بود در آن ساعت
که از دهانش به در می‌کنند دندان
که از وجود عزیزش بدر رود جانی

(همان، ۱۴۶)

سعدی از گذر زود هنگام و سریع جوانی می‌نالید. اگر چه گله از این گذر زود هنگام بر زبان شخصیت‌های روایت‌های او بیان می‌شود، اما شکایت از این ناسازواری روزگار، سخن او و تمام مخاطبان روایت‌های او نیز است. در پیری نمی‌توان قدرت و شادابی جوانی را جست و به هیچ تلبیسی از گذر دنیای ناسوتی و اثرهای آن گریزی نیست؛

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار
طرب نوجوان ز پیر مجوی
بازی و ظرافت به جوانان بگذار
دور جوانی بشد از دست من
که دگر ناید آب رفته به جوی
پیر زنی موی سیه کرده بود
آه و دریغ آن زمن دل فروز
موی به تلبیس سیه کرده گیر
گفتم ای مامک دیرینه روز
راست نخواهد شدن این پشت کوژ

(همان، ۱۴۷)

اما سعدی برای جبران این آفت هم راهی در افق روایی خود به ما پیشنهاد می‌کند. او از ما می‌خواهد در مقابل گذر تند و شتابان زمان و حرکت چرخ دوار روزگار صبر پیشه کنیم و به نصیحت او گوش بسپاریم. پس؛

پند من کار بند و صبر آموز
 واشتر آهسته می‌رود شب و روز

(همان، ۱۴۶)

ای که مشتاق منزلی، مشتاق
 اسب تازی دو تک رود به شتاب

او خود این نصیحت را در آینهٔ احوال دیگران دیده است و به استناد گواهی‌اش در روایت‌های گلستان، پند روزگار را به گوش هوش نیوشیده است و به کار بسته است. پند سعدی برای جبران آنچه که از جوانی از دست داده است چیست؟ او به توصیه می‌کند که برای جبران مافات به عشق پردازیم. این عشق است که هستی آدمی را در فضای خود می‌پیچد و جاودانه می‌کند (Guerin, 2005: 200-201). گلستان سعدی را باید از آغاز تا پایان خواند و در اختتام آن، باب عشق و جوانی را نیز باید دوباره بازخوانی کرد. باب عشق و جوانی در گلستان متمم و مکملی است برای باب پیری و ناتوانی؛

گفتم مناسب حال من است این چه گفتی که مرا در عهد جوانی با جوانی اتفاق مخالطت بود و صدق مودت تا به جایی که
 قبله چشمم جمال او بودی و سود سرمایه عمرم وصال او؛

مگر ملائکه بر آسمان، و گرنه بشر
 به حسن صورت او در زمین نخواهد بود

(همان، ۱۳۶)

در اندیشهٔ سعدی عشق و مرگ با هم توأم است. اما این مرگ، مرگ ناسوتی نیست. هستی‌ای است که از عشق و در
 عشق می‌میرد و به جاودانگی می‌رسد.

عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست
 عجب از زنده که چون جان به در آورد سلیم

(همان، ۱۲۴)

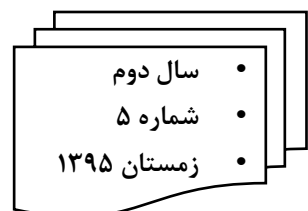
باز آی و مرا بکش که پیشت مردن
 خوش‌تر که پس از تو زندگانی کردن

(همان، ۱۲۹)

او این جاودانگی را به بیان و زبان هنری رنگ می‌کند و در قالب روایت می‌ریزد. روایت‌های سعدی تمهیدی برای جاودانگی است. عشق از درون مایه‌هایی است که در روایت‌های سعدی سزاواری خود را می‌یابد و در کنار زمان دوری و مکرر روایت‌ها، کنش‌ها و رخداد‌های مربوط به شخصیت‌ها، کلیتی را می‌سازد که سعدی، روایت‌ها و مخاطبان آن را به فضای درون‌بینی، آرامش و جاودانگی می‌رساند.

۳. نتیجه

روایت و روایت‌پردازی در گلستان سعدی به تمهید جاودانگی می‌پردازد. روایت با ایجاد زمان روایی در کنار زمان ناسوتی، لحظه‌های گذران آدمی را به لحظه‌هایی ایستا و ناب تبدیل می‌کند. از سویی دیگر سعدی از آفات چرخش گردون که آشکارترین آن پیری و آفت‌های آن است غافل نیست. او عشق و شور را که مسلماً ریشه در زیبادوستی دارد وسیله‌ای می‌داند که آدمی در آن به جاودانگی می‌رسد. تمام این تمهیدات خود در روایت قالب‌ریزی می‌شود که در ذات خود کلیتی جاودانی‌بخش به متن، نویسنده و مخاطب است. مخاطب متن با خوانش مکرر روایت و درک زمان روایی و حظ و لذت روایی به درون‌بینی، روشنایی



درون و آرامش می‌رسد. جاودانگی چیزی جز آرامش در لحظه‌های ناب نیست. روایت‌های گلستان افقی است رنگارنگ از تمهیدات گوناگون درون‌مایه‌ای و روایی که به مخاطب و خوانش مکرر او جاودانگی و رهایی از بند و پریشانی زمان ناسوتی را می‌دهد. زمانی که در دوران ما با تاکید بر مصرف‌زدگی همراه شده است و پریشانی و هراس ما را از میرندگی بیشتر و عمیقتر و جانکاه‌تر نموده است. خوانش مکرر روایت‌های گلستان ما را از آفت‌های زمانه مدرن و پست‌مدرن به رویای شیرین حضور در لحظه و جاودانگی در آرامش فرامی‌خواند.

منابع

- قرآن کریم.
- پرینس، جرالد ، *روایت‌شناسی: شکل و کارکرد روایت*، ترجمه محمد شهباء، تهران: مینوی خرد، چاپ اول. ۱۳۹۱.
- تودوروف، تزوتان، *بوطیقای نثر: پژوهش‌هایی نو درباره حکایت*، ترجمه انوشیروان گنجی‌پور، تهران، نی، ۱۳۸۸.
- داوری اردکانی، رضا، « *فیلسوفان خانه فلسفه را بر زمین استعاره بنا کردند* » روزنامه اعتماد، شماره ۳۱۳۳ ، ۹۳/۹/۲۵، ص ۱۰.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین شیرازی، *گلستان*، به تصحیح محمدعلی فروغی، ، تهران، ققنوس، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- کمبل، جوزف، *قدرت اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، چاپ ششم، تهران، مرکز، ۱۳۸۹.
- Guerin Wilfred L., Labor Earle G., Morgan Lee , Reesman Jeanne C. , Willingham John R" *A hand book of critical approaches to literature* " , Fifth edition , New York , Oxford University Press. 2005.